

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن لایح سر کجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
 آه سر و از دل و اشک گرم از دید بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سر و
 چشم تر و اریم ما پند از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما به بزرگی شد رشته سر موسی
 اصل کی نیافت به چاکهای کز تو بر حسیب جگر و اریم ما پند بیخ سر سو بر تن با ششم ز نام
 عاقله ایست پند و دل به بر دانه چندین نوه گره داریم ما پند و بیان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی لایحه می
 قبایه و وجهانی و آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتیان خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 و آتش راه شکیبالی گرفت با وجود این گرمی پند و یوانگی این عاشق مستمند
 افرو و در روز با نم این رباعی خود بود سه دیوانه دلم ز پند مجنون تر شده با در زخم کسان
 ناله ام افزون تر شده بهر شایسته که بشکست ز می گشت نمی پند هر چند دلم شکست
 پر خون تر شده باز خواستم که سر بسجور انهم چون پایی برینه آن ویرانه مسجد نهادم بیز
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم کی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
 بزادیه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تمام کجی احزان من بردند و گفتم که آن لایحه
 عدم رضای ایشان بود بان آواز کی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانان
 جزا بهوای آن گنج بهدر رخ و روز بان خود این ایات حسرت نشان خود
 دار و لمؤلفه اشک زان شبستم سر بر بگذری به هر که از هر طرف آید ز تو
 چشم خیره به گاه بر خیزم و گاه بنفشیم چو غبار به تا توانان تر نیست ازین
 به سفره به بخت آرم طلبم بوسه کبابی جگر به کاسه دیده نم برکت و دیروزه
 کنم به ز اشک رخسار گدایان درت سیم و ز رسته به خانه از سگ گتم و نغمه
 گیرم پیش پند گریه ام ازین راه ز یوسف اثر به پند چو آن نشسته که از پشت
 بدریا آمد به سر نم در روان کش گرم چشم ترس به اهل این قافله سر گشته بیع

اندوشرافہ دول گرو ساختہ ہاشم بنیائے نظرے پناچار خود را بفکر نظم و نشر مشہا
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
 و رغایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
 بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق نعت و تمثیل و امثالہما و ران باب از
 دل کہاب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نموده اند و فقیر زاوہ و دیگر
 ہم نشینان ہر یک را ایجا جمع نموده اند بیک تاریخ منشور کہ آن کریمہ
 الالین اولیاء اللہ لا خوف علیہم است با کتفا میر و دبا بن منظومہ غریبہ نیز
 لمؤلفینہ یا ایہا الامام لقد سافر الامام پارس کان ذیل رافضیہ عروہ
 القبول پد قطب الذی کفوض رب السما لہم بہ حال التی تحیر فی شانہا
 العقول پد ما الموت کان بدر کمال قد اطلق پارس مشرق الظہور
 الی مغرب الاقول پد لسا اصحاب ارث رسول بحقہ پد اکتب لعام حلتہ
 وارث الرسول پد دیگر مخلصان آنحضرت نیز مشہا و تاریخنا اشرا و نظما
 و بیان آورده اند غریبہ از ہم پیر ہا کے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جسیر یوصل الجیب الی الجیب را بزیادتی ہومیان موت
 و جسیر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسیر یوصل الجیب الی الجیب قضیب
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نایم و ویدہ دل را براہ انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بذر احوال منہ زمان عالیہ مقدار و خلقای
 کبار آنحضرت بخشایم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ فصل و ہم در ذکر احوال
 حضرات مخدوم زاوہ کے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ مستین
 فرزندان و منہ حضرت ایشان بودند و ولادت لازم السعادت آن نخل بر منہ
 بوستان ولایت در سال ہزار روی نموده از بدایت صبی و آغاز نشو و

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این استمان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نماده از حال چچاه ساله او دم میزند پندار وید
 آن احوال از سر نهاد و غیبت و استمدک مخدوم زاود و قدس سر و با بنجای رسیده
 که در غلبات او استیلا می نمود حضرت خواجہ جہتہ تحقیق مکتوبی ویرا طعام بانا
 می داد و اندر چنانکه حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجہ روح التدریس و صاحب مخدوم زاود نگارش
 فرمود و اندرین مضمون ہوید است از ان مکتوبت این چند فقرہ قرآنی
 محکم صادق بر خور و اخطایر و باطن گردد و احوال او چنانچه ظاہر است مستوجب
 خدمت بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشہ نیست انشاء
 العزیز از سکر بصری و فناء و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 مغربین در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز دستند
 چنانکہ حضرت خواجہ قدس الشریعہ بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده ہوا
 آن مخدوم زاود را طلب شدہ از امر کونیہ غیبی می رسیدند و ایشان علی الفور از
 ہر کہ ام بقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بروہ از احوال
 ہر کہ ام از اموات ہر مقبرہ استفسار میفرمودند و ایشان ہر اوقف حال ہر کہ ام
 چنانچہ مشاہدہ میکردند بیان می نمودند کہ تفصیل آن تفسر دار و چون حضرت خواجہ
 ہم در ان زمان حیات خویش بعضی طالبان را حوالہ ب حضرت ایشان با کردند مخدوم
 زاود نیز از ان جماعہ بود بل بہترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامن انوار اہلسان
 والد بزرگوار خود زد و بہ نہایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکہ ہمہ گفتندی کہ
 این پدر اچنین پسر باید حضرت ایشان در عرصہ کہ ب حضرت خواجہ خود مرسل شد
 اند از ہر قوم است محرم صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد و اگر در سفری بہرہ

می باشد ترقیات بسیار میکند و رسیدن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در
مقام حیرت غوطه خورده است و حیرت بفقیر متناهیست تمام و از و آتشی و آتشی
فنا و برید دل از ماسوا چنان از جهان و خصال آنجناب هویدا بود که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسید و بود و اندر میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینم دنیا بر دل با سر و میگردود و دیگری از ور و ایشان بتقویت
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جناب ملازمت بعضی همسایه ها سخن راست
مخدوم زاوه اظهاری نمودی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تهدید نمایند
نماید مخدوم زاوه آه سرد از دل پرورد و بر شایسته و گفت ای فلان اگر در خدمت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرقی آن در ویش گفت بزعمی این سخن از زبان
سبارکش رفت که سن از آن عرض مجمل شدم و کینه است گران از ولم بکلی رفت
بست و قوه مد که ایشان دو مسائل علمی از عقلی و نقلی بنیاتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علماء شیراز که پسند آمده بود و در مقولات بنیظیر بود رسیده عمرنی چند با او از وقایع
علوم هدایت و حکمت که زاوه پیش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فحول سیر
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکرده ام که از طبیب هندوستان کسی قوه او را
مسائل و قیقه علوم عقلیه چنانکه باید و داشتند به ما را علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و بهت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکه وال
بزرگوار ایشان قدس الشکر سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند بخارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقره چند از آن کلمات از حسن را گفتار ما
در مکتوب دو صد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزند می اعز می مجموع
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزند می
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مضمون و در مکتوب دو صد و هفتاد و هفتم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندى ارشدى عنایت فرموده اند و اول
 ولایت ایشان ساخته فقیرانچا اور رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندى اعظمى عليه الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ است شبیه ولایت رحیل مومن است کہ از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندى عليه الرحمۃ شبیه ولایت سحره فرعون کہ ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر رحمت راویکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمى رضی اللہ تعالی عنہ با دو برادر خود محمد فرج و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و نامشرد و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 را قوت صبر عطا فرمودند تا نیابلیہ را سرداوند خوش گفت سه من از توری
 نپیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آہی بود از
 آیات حق جل جلالہ بود از رحمتہای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بجد کمال
 رسانیدہ بود کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواعظ و امثال اینہا را بقدرت
 تام درس داوند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستثنی
 است از آنکہ در میان آرد معلوم شماست کہ در سن ہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ماقدس سترہ معالجہ نسکین حال ایشان را بطعامہا
 باز کہ مشکوک و مشتہ است می نمودند و می فرمودند کہ محبتی کہ مرا بجد صادق است
 بیچ کس نیست و چنین محبتی کہ اورا ہاست بچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاصه و خاصه و متضرع و متذلل و متکسر بوده و میفرموده که
 هر یک از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
 در سن طفولیت دنیای دینه را و داع نماید از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیماری او میکردند عجب آب و غراب از وی مشاهده نمود
 اندک امانت و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سالگی مردم معاننه کرده اند چه نویسد
 با جمله جواب نفیسه بودند که بودیت سروده بودند شد سحانه الحمد و المنه که امانت را باطل
 آن بی گناه و بی گناه حواله نمودم اللهم لا تخزنا جریم و لا تقنا بعد هم بجز استیلا
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سرده که در سواد قصبه سرهند
 واقع است رفتند و لمحی بر فرار منور مراقب شستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صغرسن بودند فتح عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انهمی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز و شنبه نهم ربيع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز و شنبه نهم
 ربيع الاول هجرت تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم سکنین نیاید ایشان را شب گرفت و بر رفت بعد
 از آن و با در قبیله ایشان کثرت پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که نام

تب طاعون پدیدار گشته بود صحبت یافته و در غلبات آن تب دید و بود بلکه مخدوم زاوه
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص می کنند و میگویند اکنون که ما
 این بار برود ششم شمارا بر مردمان سپیدین روانباشد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاوه نوشته باشد با خود و او را از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
 که در مقبره جده خود قدس سره مدفون کردند حضرت ایشان رضی الله عنه و این باب
 متوجه شد ندانم این مکان شریفی که الحال بدفن ایشان است نامورشند چنانکه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 زیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکرد و در قیامت بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می
 کشوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجیه
 او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاوه قدر
 ستره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با حضرت مرسل
 داشته اند که از اسنچاپی باحوال گرامی ایشان توان بر لب منها قبله کا با آن
 جز آن نیست که پنج لحظه و ساعت بخلاف رضا او تلقا گذرود و آن بیسره مگر توجه فواید
 آن در گاه مدوس فرماید و دستگیری نماید صریح با کربان کارها و شوار نیست
 الحمد لله و المنته که بزمین توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوارتر می و تراند است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظه قرآن می شنود بعضی اوقات مقبولین
است و بعضی دیگر بسوی طبعش و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق بیدن
دارد و ازان تجا زرنی نماید لطایف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن راهمه و غل
ظلال میداند و از نطل متجا زرنی باید لطائف او بیدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور و فور السر و عرض کرده بود احوال
از بدن در نظر متناز می و آید و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رونو و چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو
دید تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبولین ظاهر میشود و فنا تا حال توجه بعالم نیامده است
چون عرض عرض احوال ضروری بود و بچند کلمه جرات نمود پس منتهای عرض شد
کمترین بندگان محمد صادق به وقت عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبولین و
مفهوم می بود آخر الامر بعضی توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
رو نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثل از جانب این
کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی عزت اقدس و در خود پیش از قابلیت
قبول نمی یافت کلامه الله الطالع عالیة الشمس فاحرق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن اللطائف جعل فیها کل نور و برکت یعنی فالشرح اخصر و اتسع القلب و صا البدن
کایه نور انصیا اللطف من السر و الروح الذین کلنا قبل فذلک جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
عالی القلبی نظرت الی القلب نظران فی القلب قلبا آخر و اما التجلی عالیة لما نظرت الی القلب
نظران فی ذلک قلبا آخر و اما التجلی عالیة لما نظرت الی قلب القلب نظران فی ذلک قلب
آخر و التجلی عالیة کذلک الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن متوجه الان
انتم الی القلب البسیط و لیس متیقین و علم ان الحالات سابقه من هذه الحالة بالذات الیها

کانت کلمات صفت در کان خطیر هم بذالتمام فمکتبها بسورالادب قبله کما این همه
 کترین اثریست از آثار توجیه انظر سگ بر تن من بان شود هر سوی یک شکر تو
 هزار نم توانم کرد و آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجهه این دولت عظمی میسر گرداناد و بجزرتی الهی الامی آل علیه علیهم من الصلوات
 آنها و فضلهما حضرت سلامت و جماعته اعدا بر چند خیا تهما سپیدند و منصوص بهامی انبیا
 آخر الامر توجیه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بنده است ای بجای
 همه عرض بندگی بنمایند و بحد و ذوق حاضر میشوند بمنتها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویند
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوات و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویند و زیای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمال بقدر استعداد خود از بعضی آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ارسلی الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه توجیه علیه نصیب کمال روزی گرداناد و هنوز این مقام
 خوب ارضاع نشده است باقی احوال کجاست گذران است درین ماه معظم خدیجه هرگاه
 مفهوم پیشودا خوی محمد سعید او ضایع هموار وار و اوقات کجاست و ذکر میکند براند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیه اتمی حضرت ایشان با قدس السلام
 سوره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالی است که عظیم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتیم است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف در آن با هم در یافته نقل آن با فقره از آن دشوار
 نبود و خواهی محمد سعید سلم الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بکنم

اخلاق بل و فوراً حوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفاتی
 کردار از آن است که اندوالات شریف ایشان در حدود و سال هزار و پنجاه هجری شهر شعبان
 بوده و حضرت ایشان قدس ستره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که پدر
 را بخوبی پیش آمد و غلبات آن صنعت از وی پرسیده شد که چه میخواهی بی غنیای
 گفت حضرت خواجہ را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حرفی نمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند و کتوبی که یکی
 از مخلصان و روح حضرت ایشان با قدس سره بر نگاشته اند آنجا نوشته اند
 فرزند ان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجیب دارند با کلمه شجره
 طیبه اند البته الله تبارک و تعالی این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس ستره اشارت
 است عظیم بعلوم استعداد و فطرت همه مخدوم زاده و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن بس تلمیذ تحصیل علوم صوری پر و خسته حقه
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه و بیخ زاده را از دست برادر بزرگ
 خود قدس ستره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیجی سلمه الله باخر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طالب علم بزرگ احوالات بلند بدست آور و در
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند در سن هفتادم
 و هیزده سالگی بار و دیده شد گویند و ایشان بوضع طبع بیدارخت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول منقول به مهارت تمام در سن هفتادم
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرموده اند از آن جمله است تعلیقات

مشکوٰۃ المصابیح کہ در ان تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ انہ حقیقیہ است
غایۃ سعی مبذول و ہشتہ اند بعضی علما کہ مطالعہ نمودند بغایت پسندیدہ زبان شناس
و دعا ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علماء از ایشان مسئلہ مشککہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایتہ تنقیح بیان فرمودند
و ان عالم سرگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادہ تو در مسارت علمی
امروز نظیر خود نداشتی و بلکہ لاہور کی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کردہ بود
و علماء و مشائخ آن بلدہ را وزیر اکابر تریل آنرا دعوت نمودہ بود در ان مجلس تہنیت
سجدہ تحیت و سجدہ عبادت و قایم علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زادہ بابر او عزیز
خود بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو بر اور در تحیر رفتند و اہل مجلس منظرہ
در آمدند و رسخی کہ بہ خصوص مشار الیہا را منی شناختند می رسیدند کہ این عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اندمی گفتند آری
از ان صدق ولایت این قسم در ہدایت چرا بظہور نیاید و نیز این مخدوم زادہ علم
بتقریب عدم رفع سبابہ و تشہد مذہب محتار حنفیہ رسالہ بگماشتہ بودند و فرمودند
مقصود آنست کہ الویت عدم رفع ثبوت رسد علمای کہ نسبت رفع سبابہ بودند
و اقامت جواب تحیر مانند روز حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سترہ بہتر
جامعیت این دو بر اور بہ این حقیقہ فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتیم دیگر چنین فرزند می کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کامل
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالیٰ بعض کرم این دو بر اور بر خور و ارادت
مناسب آن بر اور بزرگوار ساخت اللہ تعالیٰ الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
افہ طریقیت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ پس بہتہ اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا اسلوک و ظهور جوش خروش ایام عرضه داشتی که از سر سینه بی بی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل پانچ مرتبه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود و چون
 مرومان شسته میماند گاه بغیر توجه بزرگ رنگها را در دل مفهوم میشود و در قضیه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکردند آن مقام می شد درین میان ظهور حضرت
 بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عمر لعینه
 مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشته است آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صیقل است هیچ یک از یاران را این خصوصیت روی نداد انشاء الله تعالی تیر بوایت
 خاصه مشرف گردید بعد از آن چندین سال دیگر روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد معصوم و نظلهامی بود و نسبتهای بلند و احوال از جمله می نواختند و محرم هر
 غریبه و معارف عجیب حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بواسطت ایشان استفیدی گشتند و در یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاده عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت دسر بند
 آمده بودند که در خدمت حضور بود مشاهده نمود که چون وارد عتیم و معرفت
 شریف بحضرت ایشان رفت میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
 میکردند در جهان ایام این چند کلمه را که شاید بحال هسته برین در عتیم
 بمشائرا لیهما تم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله

گرامی بر چند شتاق و خواهان صحبت مانند و ما هم آرزو من حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مرصع تجری الیراح ایشتی
اسفن و درین عسکر بے اختیار رغبت مانند را بسیار معتنم میداند و یکساعت
این غریبانه راه از ساعات کثیره امکانه کثیره می نمایند اینجا آن بیسریست که در جاپا
دیگر معلوم نیست که بشال آن بیسری شود و علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علی را معنی که از جانب سلطان است از اذریعه کمال افت
و رضامندی مولای خود میداند مثل شان و سعادت خود را درین جنس می انگازد
علی الخصوص درین ایام مشاعرات عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
غرائب غنچ و دلال لکن هر دولت و نعمت تازه و بواجب که روز بروز میرسد
فرزندان و دول می خلتد و از دوری و نایافت ایشان فکر در ضم طراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که آنقدر که پدر
خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند قصه اصالت و قوعیه مقتضی عکس
یعنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرغ سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آرمی مرصع در خانه بگذرد ای مانند
همچو چیز پند و سلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
این دو کل بر و مند بوستان ولایت میگردند کمال استخفی علی ناظرها و سفر هم
که این بنده و خدمت استان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاوه بقیض خاص و نسبت مخصوص سراسر از میساختند یعنی فرمودند
گویا این سفر جمیر بے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوت
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی کنی بنیم رفتن قریب بنمایید بخوابم محمد سعید چنان
شود که تواند برین سندیست فقیر خواهی آنرا بسمع این مخدوم زاوه سنان

بلینت و وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 هیچ و بدشایان این بودی بنیم حضرت ایشان هر جا تشریف برند بر او رم محمد مصوم
 را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید بفرمایند من بر فرار جد بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و بسند واری خواجه قرق العین محمد مصوم باشد
 فقیر این ماجرا را بخدمت محمد مصوم زاده خواجه محمد مصوم مد ظله عرض کنم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند همانا اعز می نمودی خواجه محمد سعید سلمه الله مر الاق خدمت
 خود نمیدانند که نظر میکنم در استقامت احوال اطوار و احتیاط با شرف و اخلاص
 فکریه و قوت علمی و غیره خود را کثرتین مستفیض و تلمذ ایشان می یابم و سعادت
 خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی ابصر حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوششمن و شند و آب و چشم بسیارک آورده باین فقیر
 فرمودند معنی انکسار و ایشاد و داد و داد این دو برادر محبت سیرا و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیه از بعضی عراض این محمد مصوم زاده
 که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بخدمت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
 می آید مابعد از آن چه حالات و مقامات دیده باشند بجهت عرض داشت
 احقر سعید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از آنده و مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که نرسد بملکت و مرفشاید
 میگردد و از خبرانی احوال چه معروض دارد و با وجود تعففات شکی که دامنگیر شده چنان
 آن دار که دیوانه و از ارجح علانق کشته و همه را سوخته غزلی اختیار نماید
 که چرب گور این کس را نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی رساند باز پرساند بند و باز پرساندن گرفتار بنوی

که کیفیت از آن پیدا کند چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از نوم
 وجود است که خود را که عدم مطلق و غیر محض بود وجود و غیر محض می انگاشتم آن نوم
 زائل شد عدم بعرفست خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
 این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
 مجدد و هم منظور گویا شئی خالی را پر کرده اند و گران می آن وضع است فرد آن روز
 دیدم که آئینه در آن پنجاه که روی من و اعضا محققه وارد که در نظر مردم نمی در آید و دیدم
 که آئینه در کمال صفائیست دانستم که رنگ گرفته صورت و اعداد ظاهر شد از آن
 و لنگش هم آئینه دیگر گرفتم دیدم که دانه های زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
 آئینه دیگر گرفتم در کمال سستی و صفا اول بار و از دوران صفا ظاهر شد ثانی الحال
 تمام و اعداد رویدم در آن وقت تعبیر نمودم که مرآت شئی منافی شئی است پس اول
 چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مشابیه آن بود وقتیکه معامله بعد
 صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
 که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
 ظاهر شد که نهایت اطلاق انانیتها بای عدم است که تلبیس اناباطل است چون
 عدم باصل خود پیوند و انقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انابثبوت پیدا
 میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر است بعد
 آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردانی حضرت مخدوم
 را در بابین قدر در کتب که در نوشته و شرح خانه خود و از راه از درون بسته
 در مردم و نصفه و زیاد از شب رفته بودی بشت تمام دست که در حیرت
 شده که با همه چیزها که در همه جوامع پیدا بود و از آنجا که دیدم که پنجاهم او
 در جانب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا و از حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجز در رسیدن آواز ایشان آینه
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض کنم دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخورد است و باید فراموش
 من مطلع شدم و بانگ بر زورم و براندم بدین تقریب بعضی نقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
 خواب خود را کشیده بودم و لغای آمد بود که ناگاه جنی خواست بدین تصرف
 کتبخان من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملاکمه با دو در با شها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی باجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا نقل گفت همان روز یکی را
 اتان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده این معنی نیز مصدق
 فرموده ایشان گشت پ و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معا و نوت
 اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
 کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته است موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و بیین و بسیار خود نظر نمیتواند از دست
 در رنگ مقیدان و مجبوسان می گشتند و صلا مجال مخالفت نداشتند الا
 ان بشار ربی شیا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گزینی است گویا که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضرب
 کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و سیصد و هفتاد و پنجم
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریحه الغریز میفرمودند قدیم
 میمنت ازوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک است بهایون آنکه بعد از

اشارتی بر مرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والای برسد و آن واقعه نیست که بجهن
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافته ام که تمام عالم از آن نور
 منور است و آن نور در هر ذره از ذرات ساری است چون کتاب اگر آن فرود
 عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 میشوی و این سخن را از من یاد دار ای محمد اکثیر اکثیر این فقیر را رقم گوید و کار
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الغریب شنودم که فرمودند اقتباس
 محمد معصوم نسبتاً ما را یونانی و با بصاحت شرح و قایم می ماند و حفظ و تعلیم و قایل ز جد
 بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهات جدیدی لوقایه سبقاً سابقاً
 و کنت آخری فی میدان حفظها اطلاقاً حتمی لفق تمام تا یفصح تمام حفظی را رقم گوید
 در رحمت علو حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
 و نیز حضرت ایشان در مکتوبی مکره چند در حق این فرزند شید و برادر بزرگ
 ایشان خواجه محمد سعید سلمه الله سبحانه رقم فرموده اند که از اسحاق شایان فوج الاصلاح
 بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه در
 احوال شماست و خواهان کمال شما و نیز در بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و شتم ظاهر
 شد خلعتی که دوازدهم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجا
 آن خلعت نشیند بجا طر آمد که این خلعت زانکه را یکس خواهیند داد و آن
 آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از لحه دید که بفرزند
 مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زانکه کنایتاً
 معالیه قبوسیت بوده است که بترتیب و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط این
 غرضه مجتهد او بوده و این خلعت جدید را چون معالیه بانجام رسد و مستحق خلعت
 گردد و میدوارست که از کمال که آنرا بفرزند می اغزی محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر بضرع مسالمت این معنی بنیاید و اثر اجابت می نمود و فرشتگی را مستحق
 بین دولت می یابید یا که بیان کارها و شواذ نیست بذکر استعدا و دست
 هم داد و دست تعالی سے نیاوروم از خانه چیزهای خوبیش بدو دادی همه
 چیزین چیزتست بدو بدین تقریب هر دو مخدوم زاد و را بشکر و لالت نمود
 نوشته اند قال الله تبارک و تعالی الموال داود شکر او قلیل من عبادی لشکر
 میدان که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما نعم الله علیهم من ابخوان و اعم
 الظاهر والباطن الی ما خلق الله واعطاه لاجله لولا له لما حصل الشکر والتبرح
 الموفق انتقم بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاد با بشرف و اذرت
 رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکور را فرمودند که بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحالات فرزندان
 ذوالبرکات بسیار نموده اند چون سبحانه برکات این راهبواره جاری دار
 و از این دوسر چشمه زلال کمال بجام متعطفشان این راهبشخصه برسانا و وہم از
 عنایات الهی در حق این مخدوم زاد و ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
 افتادہ طلب علم و افاضہ طالبان حق و التزام اورا و اقیات در اندک وقت حفظ قرآن
 مجید نمود و ماشا الامن اعطاف الله سبحانه و الطافه معنی نماید که این
 مخدوم زاد را غایتہ اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
 معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
 نمود و تسوید فرموده چون باین بندہ نظر عنایتی داشتند و محرم میدانند
 بالشرعنا اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از آن

احوال حضرت ایشان است تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
 نمی تابداز بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات بیگانه تبرکات منصفه تحریر می
 است امر او از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من باض الجنة
 است که حجج و مسائلی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرفوع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گو یا آن بقعه فنا بقای جنت می بینند
 فانهم و هذا مع قول صلی الله علیه و سلم ما بین قبر سے و منبر سے روضه من باض الجنة
 این قسم روضه خاص خواص راسته دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر تومی از
 جنت در آن بقعه تابدمی شاید بسیار حیاتی که نشاء و نبوی تعلق دارد و حیر
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس استبدالی آنکه
 بادی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی و او است
 در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و تلمذ و صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 است علم که عبارت از انکشاف است دو قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که کتب تعلق گیر و داخل قسم اول است و علمی که بوجوب
 متعلق شود و از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 است که کیفیت در درک نه در آید و رویت اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست اما لای شانه هم در مقام رضا که فووق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد که قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه پس هر یکی حضرت ایشان که
 انکان مستحسنه کلمت عملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنباط میکنند

ملک مراد سیدارند و اسناد را مجاز می یگویند اما مراد روزی در حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود
 متوجه شد شهود گشت که در آن مرتبه استنساخی در استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص من مخصوصان است که بیان او تعالی ایشان را سوری بگیرد
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دهد و آن فضل التدریجیه من یشاء الله و فضل العظیم هم
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را دور سیدار و بینماید که همین باشد
 کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الشدیق فی النفس حسین موتها
 مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوکل ملک الموت لکن
 وکل علم الایة او کمل ان يكون لبعض الخواص بلا توسط الملك و ما جاز فی بعض الاحباب
 من توسط الملك لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه التدریجیه استقامت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان عرضه داشت نموده اند بمقتل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم بعریشته اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بر وقت عرض باریافتگان عتیبه علیه میرزا
 سرفراز ما همای گرامی پی پی رسید و محال را از حقیقت باوج بروند
 بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بنیات الشرحه فناء
 بقای بالنسبت میسر گردید و تا مدتی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستورینمایند تا وجهش چه باشد قبله گاه از عنایات او تعالی بوسیله توجیهات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او سبحانه چه بیان نماید کسان کسان کردند
 هر چند نداند که از کجای می برند و به کجا رسانند اما کیشاید حال او درین بیان میدهند که در

است زیبایی من نه بافتیار خود میروم از قفای او بدان دو کند عنبرین
 یکشدم کشان کشان چو حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تیز کمال عطا فرما بدرت
 زونی علما محجب معامله ایست که با وجود ورود این احوالات بعضی از اوقات زو نور
 قبض آن برین می شود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز بار از سر نو معامله ظاهر تازه
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود و اینقدر رسید اند که ما
 اصحابک من حسنه فمن الله وما اصحابک من سیه فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر راه انابت پیش از راه اجتنامی بیند و اجتنام را طفلی می راند در حرت
 می آید و خود را بان تسلی می دهد که بنده را بخوست چه کار هر چه عنایت فرمایان بن
 براضی بایر بود حضرت حق سبحانه و تقاضی از محبوبیت ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت غنا
 فرماید العبودیه عرضیه ثانیة عرضیه دشت کترین بند با محمد معصوم بذروه عن
 خاک تشنیا این آستانه علیا می رساند سر فر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
 تا قابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود آن یاق
 سه من که باشم که بران خاطر عاظم گزرم به لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم پد
 قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوان مکافات و شکر او سبحانه
 توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
 آنرا سبحانه آورده باشد چه هر عبادت که باین طرف منسوب بوده باشد
 الیه قاصرست و بیب و نقصان متصف اللهم لا احسن ثناء علیک انت
 کما امنت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخومی خواه چه محمد
 باشم از اگر فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که فرخ خور فهم بزرگی سرانجام
 باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال سما و صفات و اجسام
 عزیزشانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد

تا قیام اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحر حرمان نصیب نبود
 و نصیب نشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف انج شش در نما
 تراویح و مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
 باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام ضحاک و محو و تلاشی بود
 اصل خود گشت هر چند عروج مینماید و اول آنست که از ذات مجرد و پدید میسر نمیشود
 و هر چند میرود همه در اصول خود میرود و در اصول این اشارات تعالی و شهود
 گشت که نام هر جا میرود همه در وجود و اعتبارات میروند و اصل اصول اند و این اصول
 و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و
 ذات غرضانه ما و راه و راست چه اطلاق اصل در آن حضرت قبل سلطانه ساقط است
 آخر الامر محال به یاس رسیدن به یقین یقین معلوم گشت که هرگاه اصل تو صفات و
 اعتبار باشد نهایتی آن خواهد بود که خود را در اصول خود محو و تلاشی سازمی بعد
 از محال و اصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امری دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات خدای قبل سلطانه در آن وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا لعدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و محال در اصول مگر عدم محض چه اصول را در آن حضرت را ہی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجرد و راه الورا است تا این را ذات عطا نمائید ذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
 متعدد میشود و علاوه یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نوبت و ایام
 یاس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعدد و کدام اعتبار خواهد بود و ایام فرق احوال و توجیه با شش دانای این قسم خواطر
 مسکن آن فطر است همیشه محض نبود که با وی ورود توان در میان آورد

بحکم حتمی اذ استیاس الرسل و طتوا اہم قد کذبوا بما ہم نصرنا انجی من نفاہ بر اخص
مکتوب کے کہ نامزد و خواجہ محمد یاشم گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
گذشتہ ہو و اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتہ بحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معنائے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعہ نمود
نمود انشا اللہ تعالیٰ کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد و العبودیتہ انتہا
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت محمد و مژادہ والا مقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضی امور کہ فقیر را بصدق
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکات آن را نیز می آرد کہ از اسما
بعلو حال و انکسار ایشان پے توان بر و نڈا ہوا ہوا محمد شہ رب العالمین

والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اہل بیتہ امیدواریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال و راستہ بدلول حقیقہ پیوستہ باشند و
از جہت بکے و از اسما با فوق بحق گشتہ و از قوسین با دوزی رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از وارہ صباحت گشتہ چنگے بدان نقطہ
ملاحظت زوہل بقتضای المر مع من احب و ربطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
کر وہ باشند و از علم نیاوانی و از گفتہ بنموشے آمدہ و معاملہ لفظی را پس
پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از اسما نصیب مجہول الکلیفہ
و لوفی بجلہ فرا گرفتہ باشند و از تحلیل بربیب رو آور وہ بودند علیہا لفظ
و التسلیمات و علی محبہا مصرعہ با کر بیان کار ہا و شوازیست ہا از علو قہرت
و محبتہا و دیوانگیہا سے شمایین امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعداد سے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات